



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر  
موضوع جزئی: ترتب - ادامه مقدمه پنجم: اشکالات سه گانه (اشکال اول و دوم) مصادف با: ۲۱ ربیع الثانی ۱۴۴۰  
سال دهم  
تاریخ: ۸/دی/۱۳۹۷  
جلسه: ۴۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

محقق نایینی بعد از ذکر تقسیمات چهارگانه، هم جمع را معنا کردند و هم طرق ایجاب جمع بین ضدین و هم ادله عدم تحقق جمع بین ضدین در خطاب ترتبی را ذکر کردند. ایشان سپس سه دلیل بر این که طبق نظریه ترتب جمع بین ضدین پیش نمی آید و طلب الجمع بین الضدین محقق نمی شود ارائه نمودند.

دلیل اول این بود که اگر بخواهد در ترتب جمع بین ضدین شود، لازمه اش اجتماع تقیضین است که محال است.

دلیل دوم این بود که لازمه جمع بین ضدین در ترتب، خلف است که محال است.

دلیل سوم این بود که جمع بین ضدین با برهان منطقی منافات دارد.

هر سه دلیل را در جلسات گذشته بیان کردیم.

### بررسی اشکالات سه گانه به نظریه ترتب

محقق نایینی بعد از این سه دلیل به بیان سه اشکال و جواب از آن ها می پردازند. یعنی تمام تلاش خود را برای تثبیت نظریه ترتب به کار می گیرند. لذا آخرین مطلبی که ایشان در مقدمه پنجم فرموده، بیان سه اشکال به نظریه ترتب و پاسخ ایشان به آن ها است.

#### اشکال اول

مسئله طلب جمع بین ضدین، متوقف بر اطلاق طرفین نیست. یعنی این طور نیست که اگر دو دلیل هر دو مطلق باشند، جمع بین ضدین پیش بیاید، بلکه حتی اگر یک دلیل مطلق و دلیل دیگر مطلق نباشد، باز هم جمع بین ضدین پیش می آید. زیرا محقق نایینی برای حل مشکل جمع بین ضدین، اختلاف مرتبه درست کردند و گفتند: یک دلیل مطلق است و دلیل دیگر مشروط، «ازل النجاسه» مطلق و مقید به هیچ قید و شرطی نیست، اما «صل» مشروط به عصیان خطاب اهم است. لذا وقتی یک دلیل را مطلق و دلیل دیگر را مشروط بدانیم، جمع بین ضدین پیش نمی آید یعنی مولا هم زمان دو کار را از عبد طلب کند که امکان امتثال آنها با هم وجود ندارد. وقتی مولا به عبد بگوید: نجاست را از مسجد ازاله کن و نماز بخوان، امکان امتثال این دو در یک زمان نیست، مکلف نمی تواند این دو کار را با هم انجام دهد. اگر این دو فعل را مولا با هم از عبد بخواهد، طلب الجمع بین ضدین پیش می آید. محقق نایینی فرمود: امر به ازاله نجاست مطلق است، امر به نماز مشروط به عصیان امر به ازاله نجاست است. یعنی رتبه آن متأخر از رتبه امر اهم است. پس جمع بین ضدین پیش نمی آید.

اما اشکال این است که حتی اگر یک خطاب مطلق داشته باشیم و یک خطاب مشروط، باز هم طلب الجمع بین ضدین پیش می آید. به این صورت که خطاب اهم طبق گفته شما مطلق است، منظور از مطلق بودن خطاب اهم این است که چه خطاب مهم باشد و چه

خطاب مهم نباشد، شما وظیفه دارید که از مسجد ازاله نجاست کنید، چه خطاب به نماز و امر به نماز باشد، چه نباشد، این خطاب مطلق است. سراغ خطاب مهم می آییم. در رتبه تحقق خطاب مهم که همان فرض عصیان اهم است، امر مهم مثل نماز، خودش مقتضی و باعث و برانگیزاننده مکلف به سوی نماز است. فرض کنیم خطاب اهم ترک و عصیان شده و خطاب مهم الان فعلیت پیدا کرده است یعنی به مکلف امر شده که اگر ازاله نجاست نکردی و خطاب اهم را عصیان کردی، نماز بخوان. پس در رتبه خطاب مهم، بالاخره خطاب اهم به حسب فرض وجود دارد، زیرا خطاب اهم مطلق است. خطاب اهم مطلق است یعنی چه؟ یعنی چه خطاب مهم و امر مهم باشد و چه نباشد، خطاب اهم در هر حال وجود دارد. حال اگر کسی امر اهم را عصیان کرد و به سراغ امر مهم آمد، در رتبه تحقق خطاب مهم، به هر حال خطاب اهم وجود دارد و این یعنی این که دو امر و دو طلب نسبت به دو چیز متضاد باهم تحقق دارند و این معنای ایجاب الجمع است.

پس نظریه ترتب مقتضی طلب الجمع بین ضدین است. زیرا در حال اشتغال مکلف به فعل مهم، امر اهم نیز هنوز مطلوب است و هنوز به خاطر این که امر اهم مطلق است، خطاب اهم نیز فعل خودش را طلب می کند و باعث به سوی فعل اهم دارد. زیرا فرض این است که امر اهم مطلق است و در همه حال وجود دارد. وقتی می گوییم: امر اهم مطلق است، یعنی طلب ازاله نجاست مطلق است، چه مهم طلب شود و چه نشود.

حال اگر کسی به دنبال تحقق مطلوب مهم بود، در حال اشتغال به فعل مهم، خطاب به اهم هنوز موجود است، پس چطور می گوید جمع بین ضدین پیش نمی آید در حالی که هر دو امر با هم طلب شده است؟ معنای جمع بین ضدین چیست؟ پس حتی اگر خطاب اهم را مطلق بدانیم و خطاب مهم را مشروط، باز هم مستلزم طلب جمع بین ضدین می باشد.

#### پاسخ محقق نایینی

اساساً طلب جمع بین ضدین زمانی است که دو مطلوب داشته باشیم. یعنی در آن واحد دو امر داشته باشیم که هر یک چیز جداگانه ای را طلب کنند. مثلاً خطاب اهم، طلب ازاله نجاست کند و خطاب مهم نماز را طلب کند، هم نماز مطلوب باشد و هم ازاله نجاست. اگر فرض کنیم امکان جمع بین دو طلب باشد، معنای ایجاب الجمع بین ضدین این است که هر دو مطلوب باشند. هم مهم مطلوب است و هم اهم، در حالی که این جا دو مطلوب با هم نداریم. بر فرض محال مکلف بتواند بین هر دو طلب جمع کند، مولا کدام مطلوب را از مکلف خواسته و کدام طلب لغو است؟ اهم مطلوب است و مهم لغو. یعنی اگر مکلف بتواند هر دو امر را اتیان کند، هیچ گاه نمی گوییم که هر دو عمل مطلوب است؛ بلکه می گوییم: یکی مطلوب است و دیگری غیر مطلوب. علی ای حال در همه حالات چه زمانی که مکلف به اهم عمل می کند و چه زمانی که به مهم اتیان می کند، یک مطلوب بیشتر وجود ندارد. چه کسی گفته دو مطلوب داریم؟ ما که می گوییم: خطاب اهم مطلق است و خطاب اهم مشروط، معنایش این است که اگر به اهم اتیان کرد اهم مطلوب است، اگر اهم را ترک کرد و مهم را انجام داد، آن چه که مطلوب است مهم است. لذا در حال اشتغال به اهم هیچ وقت مهم مطلوب نیست، در حال اشتغال به مهم مقصود خود مهم است نه اهم، هر چند طلب اهم ساقط نمی شود، پس امر اهم و خطاب اهم ساقط نمی شود، پس اما در عین حال با این که اهم ساقط نمی شود اما مطلوب هم نیست.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> فوائد الاصول، محمدعلی کاظمی خراسانی، ج ۲، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

**خلاصه مطلب:** اساس اشکال اول این بود که در مانحن فیه دو مطلوب وجود دارد، دلیل مطلق علی ای حال اهم را مطلوب قرار داده است، یعنی در هر شرایطی اهم را مطلوب قرار داده است. دلیل مهم و خطاب مهم نیز مهم را مطلوب قرار داده است، یعنی هر دو به صفت مطلوبیت با هم موجودند.

محقق نایینی در پاسخ می گوید: منظور از ترتب این نیست که هم اهم مطلوب باشد و هم مهم مطلوب باشد. بلکه می گوییم: دو امر است، اما هر دو مطلوب نیستند بلکه یک مطلوب بیشتر وجود ندارد که در حال فعل هر یک از اهم و مهم، همان مطلوب است. یعنی اگر اشتغال به اهم دارد، مطلوب همان اهم است. اگر اشتغال به مهم دارد، مطلوب همان مهم است. پس جمع بین ضدین پیش نمی آید.

### سوال

استاد: می خواهیم ببینیم با عصیان امر به اهم و اشتغال به مهم، امر اهم ساقط می شود یا باقی می ماند؟ این نکته خیلی مهم است، محقق نایینی می گوید: «فی حال ترکه یکون المهم مطلوباً و ان کان طلب الایهم لم یسقط»؛ در حال ترک اهم، مهم مطلوب است، زیرا قبلش می فرماید: «لم یکن هناک الا مطلوب واحد فی جمیع الحالات غایته انه فی حال الفعل الایهم یکون هو المطلوب و فی حال ترکه یکون المهم مطلوباً» یعنی در حال ترک اهم مهم مطلوب است «و ان کان طلب الایهم لم یسقط» اگر چه طلب اهم ساقط نمی شود. از یک طرف می گوئید: آن که مطلوب است مهم است، ولی در عین حال می گوئید: اهم ساقط نمی شود. چطور می شود بین این ها جمع کرد؟ یعنی هم طلب اهم ساقط نشود و هم مطلوب نباشد؟

### اشکال دوم

کأنه محقق نایینی می فرمایند: لازمه پذیرش نظریه ترتب، تعدد عقاب است و این چیزی است که نمی توان به آن ملتزم شد. این اشکال را میرزای شیرازی در تقریرات نقل نمودند<sup>۲</sup>، محقق خراسانی نیز به نوعی این اشکال را متعرض شده اند و محقق نایینی این اشکال را جواب می دهند.

محصل اشکال این است که اگر فرض کنیم کسی به خطاب اهم و به خطاب مهم اتیان نکند، یعنی نه ازاله نجاست کند و نه نماز بخواند، علی القاعدة باید دو بار عقاب شود. زیرا طبق فرض این جا دو خطاب وجود دارد، وقتی شما می گوئید: دو خطاب داریم، یکی «ازل النجاسه» که اهم است و دیگری «صل» که مهم است، اگر کسی نه نماز خواند و نه ازاله نجاست کرد، لازمه ترتب و طولیت بین الخطابین این است که شخص تارک عمل به هر دو امر، مستحق دو عقاب باشد، درحالی که نمیتوانیم تعدد عقاب را قبول کنیم. زیرا او امکان عمل به هر دو را در زمان واحد نداشته است. توضیح ذلک:

محقق نایینی می فرماید: به طور کلی صحت خطابات مولوی شرعی در صورتی است که خطاب قرار دادن به نحو مولویت باشد و داعویت و برانگیزاننده باشد، اگر قانون گذار یک خطاب و قانونی را جعل کند که اصلاً داعویت و باعثیت ندارد، لغو است و اصلاً اگر قرار باشد قانونی نوشته شود که هیچ کس اهمیتی برای آن قائل نباشد، آن خطاب صحیح نیست.

<sup>۱</sup> فوائد الاصول، محمدعلی کاظمی خراسانی، ج ۲، ص ۳۶۳.

<sup>۲</sup> تقریرات، ج ۲، ص ۴۴۱.

مثلاً فرض کنید داخل خیابان بروید و بگویید از فردا این ساعت هیچ کس حق ندارد به اینجا بیاید. این امر هیچ باعثیتی ندارد. و کسی به آن ارزشی نمی دهد. زیرا داعویت و برانگیزاندگی احتیاج به پاداش و مجازات دارد. اگر کسی قدرت عقاب و ثواب داشته باشد و مخاطب نیز بداند بر موافقت این قانون و یا مخالفت آن پاداش و مجازات در کار است، خود بخود تحریک می شود و انجام می دهد، بله در مورد اولیاء الهی، حتی اگر عقاب و ثواب هم نباشد، چیزی که خواست مولا و شارع باشد برای آن ها باعثیت دارد. یعنی مثلاً ولی خدا امیرالمؤمنین اگر بداند که نماز محبوب خداست، دیگر به آتش جهنم و دوزخ و بهشت کاری ندارد. همین مقدار که چیزی محبوب خدا باشد برای او کافی است. اما نوع بشر در صورتی به سوی امتثال برانگیخته می شوند که ثوابی بر موافقت و یا عقابی بر مخالفت ببینند. گرچه بشر به جایی رسیده که با این ثواب و عقاب هم آن طور که باید و شاید عمل نمی کند. ولی خطاب فی نفسه این باعثیت را دارد. حال این که کسی خودش این چنین نیست بماند. اما مهم این است که خطاب درجایی است که امکان این باعثیت و داعویت باشد و این در صورتی است که استتباع ثواب و عقاب بر آن مترتب باشد.

سراغ بحث خودمان می آییم؛ این دو خطاب (یکی امر اهم و یکی امر مهم) از دو حال خارج نیستند، یا مستتبع دو عقاب می باشند یا یک عقاب. یعنی خطاب اهم و خطاب مهم اگر به نحوی باشند که بر مخالفتشان جداگانه عقاب مترتب باشد و مستتبع دو عقاب باشند لازمه اش این است که این شخص عقاب بر غیر مقدور شود. زیرا نمی توانسته این دو را با هم انجام دهد. بالاخره یا باید اهم را انجام می داده یا مهم را؛ حال اگر هر دو را ترک کند این عقاب باید یا بر ترک اهم باشد یا ترک مهم.

ترک هر دو نمی تواند مستلزم عقاب مضاعف باشد، زیرا امکان امتثال دو خطاب مترتب وجود ندارد، زیرا فرض این است که متعلق این دو خطاب با هم متضاد و با هم قابل اجتماع نیستند.

پس این که مستلزم به دو عقاب شویم باطل است. زیرا پذیرش دو عقاب برای ترک خطاب اهم و خطاب مهم مستلزم عقاب بر امر ممتنع و غیر مقدور است. زیرا اساساً امکان اجتماع این دو باهم وجود ندارد. پس باید ملتزم شویم به این که این جا یک عقاب است، یعنی با ترک دو خطاب یک عقاب بیشتر وجود ندارد.

اگر قرار باشد یک عقاب باشد، این عقاب باید بر ترک اهم باشد یا ترک مهم؟ قهراً عقاب باید بر ترک اهم باشد به ملاک اهمیتی که خطاب اهم دارد و مطلوبیت اهم، اگر عقاب بر ترک اهم بود، معنایش این است که امر مهم مولویت ندارد. زیرا فرض این است که امر مهم مستتبع عقاب نیست، لذا امر مهم صرفاً یک امر ارشادی محض می شود. پس خطاب ترتبی از جهت این که مستتبع دو خطاب است محال لازم می آید. اگر هم مستتبع یک عقاب باشد اصلاً به کلی خطاب مهم از مولویت می افتد و نظریه ترتب به هم می خورد.

«والحمد لله رب العالمین»